

جهانی شدن یا غربی شدن

شمس الملوک مصطفوی

از مدرنیته جهانی به دلایل زیادی انتقاد شده است. من جمله ناموزونی ذاتی فرایند جهانی شدن، جهت گیری غرب محورانه مدرنیته و گرایش مدرنیته به جهان شمول کردن امور، این گونه انتقادها کاملاً به هم مرتبط اند و بررسی هر یک از آنها بدون توجه به جنبه های دیگر میسر نخواهد بود.

در خصوص سوگیری غرب محورانه مدرنیته سوالات متعددی در حوزه فکر و اندیشه مطرح است. پرسشهایی مانند آیا مدرنیته اجتماعی و فرهنگی لزوماً مدرنیته غربی است؟ آیا مدرن شدن الزاماً به معنای غربی شدن است؟ آیا فقط کشورهای غربی از بسط و گسترش مدرنیته سود می برند؟

آیا جهانی شدن به معنای همگن ساختن جافه بشری در چارچوب فرهنگ و ارزشهای غربی است؟ و ... پرسشهایی که اندیشمندان و متفکران جهان را به تفکر و تأمل واداشته و ارائه دیدگاهها، نظرات و راهکارهای مختلفی را موجب گردیده است.

برخی بر این باورند که ایله مدرنیته جهانی به دلیل گرایش غرب محورانه آن موجب سرکوبی فرهنگهای غنی غیر غربی و تحمیل فرهنگ و ارزشهای غربی بر جهان می شود. تحمیل اموری مانند نوع لباس پوشیدن، عادت غذایی، نوع زندگی شهرنشینی مبتنی بر تولید صنعتی و ... هم چنین باعث

می شود که مجموعه ای از ایده های فلسفی و نگرشهای فرهنگی درباره اموری مانند آزادی شخصی، جنسیت، حقوق بشر، مذهب سیاست عقلانیت و ... همسو با فرهنگ غربی شکل بگیرد. متفکر برجسته فرانسوی، سرلانووش یکی از کسانی است که همسو با چنین نگرشی جهانی شدن را به معنای غربی شدن عالم و اشاعه جهانی یک تمامیت اجتماعی و فرهنگی دانسته، به شدت آن را محکوم می کند.

وی در کتاب معروف خود «غربی سازی جهان»، از غربی سازی به عنوان رانش سیاره زمین به سوی یک شکلی و استاندارد کردن سبک زندگی در سراسر جهان یاد می کند و معتقد است که به محض آنکه غرب پیشرفت را به عنوان اساس مدرنیته طرح کرد، همه کشورها قربانی حضور آن شدند و در ابتدا کشورهای مجاور درد درمان ناپذیر عقب ماندگی را حس کردند. این عقب ماندگی در روسیه زیاد احساس می شد: پطرکبیر گفت که ریشمان را بتراشیم و لباسهایمان را کوتاه کنیم تا مانند اروپاییان ثروتمند شویم و هر کس این تصمیم را اجرا نکند محکوم به مرگ است. استالین گفت باید تراکتور بسازیم تا مثل آمریکا و اروپا پیشرفت کنیم و اتانورک در ترکیه نیز همه چیز را تغییر داد: خطا، موسیقی، آرایش مو، لباس و ... به این ترتیب کشورها هویت خود را از بیخ و بن ویران کردند. به گفته لانوش، منطق غرب و غرب زده ها این است که برای ادامه زندگی باید

مدن شد و برای مدرن شدن باید ویران شد که این تغییر ماهیت، یک رون گسختگی واقعی جمعی را در کشورهای جهان سوم ایجاد کرده است.

لاتوش غربی سازی را همان صنعتی سازی جهان می داند، اما معتقد است که در جهان سوم غربی سازی بیشتر فرهنگ زدایی است، یعنی تخریب بی قیود شرط ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و بینشهای سنتی. وی از سه مسیر اصلی به عنوان مسیرهای نفوذ غرب نام می برد: مسیر اول، فرایند صنعتی شدن تقلیدی است که علت آن اشاعه جهانی یک اقتصاد فراطی است.

مسیر دوم با فرایند شهرنشینی سر و کار دارد که در نهایت به نابودی جمعتهای دهنتای مربوط می شود و مسیر سوم را می توان «ملیت سازی»^۲، یعنی فرایند ساختن کشورهای بی ریشه و تقلیدی به قصد ایجاد یک ملت ساختگی و مهار اقتصاد آن نامید.^۳

لاتوش معتقد است که غرب فقنان معنا و جامعه تهی را همگانی می کند و وسوسه عقب ماندگی را در کشورهای غیر غربی شدت می بخشد. از نظری در بعد اقتصادی، غرب با ادغام بخشهای مختلف جهان در بازار جهانی بیشتر شیوه های تولید آنها را تغییر داده جهت نظام اجتماعی



آنها را ویران می سازد؛ به گونه ای که جاه طلبی برای توسعه عالمگیر می شود. در بعد فرهنگی، جریانهای فرهنگی از کشورهای مرکز صادر شده و به سایر نقاط

جهان نفوذ می کنند. تصاویر، کلمات، ارزشهای اخلاقی، ضوابط قضایی، قوانین سیاسی و ملاکهای صلاحیت از سوی واحدهای آفریننده از طریق رسانه ها، به سوی جهان سوم سرازیر می شوند. بازار اطلاعات تقریباً در انحصار چهار بنگاه مشهور خبری است: آسوشیئدپرس و یونایتدپرس (ایالات متحده امریکا)، رویتر (بریتانیای کبیر) و فرانس پرس. همه رادیوها و شبکه های تلویزیونی و روزنامه های جهان مشترک این بنگاهها هستند. لاتوش سپس با ارائه آمار میزان پخش اطلاعات از سوی کشورهای مرکز، یکسان سازی شگفت انگیز ناشی از هجوم همه جانبه غرب را مورد تأکید قرار می دهد، من جمله به فرودگاهها، هتلهای یکسان که در آنجا با زبان یکسان (انگلیسی) با مسافران سخن گفته می شود و غنای بین المللی سرو می شود و ... اشاره می کند و می گوید که اینها هم نشان دهنده پیروزی غرب بر بشریت است و نه پیروزی بشریت. در نهایت لاتوش غرب را به ماشین دیوانه ای تشبیه می کند که بدون هیچ کنترلی به ریشه کنی سیاره اش ادامه می دهد.

یکی دیگر از متفکران صاحب نامی که در این حوزه سخن گفته است، فیلسوف سیاسی معاصر «جان گری» است که همزمان

با نقد سرمایه داری، جنبش روشنگری و نولیبرالیسم به نقد جهانی شدن نیز پرداخته و بر این باور است که تمامی اندیشه های سیاسی معاصر گونه ای از پروژه جنبش روشنگری است.

از نظر جان گری، جهانی شدن یک پدیده اقتصادی است. شکلی نابینجار و بلوی از مدرنیته - مدرنیته فردگرایی اقتصادی انگلستان قرن نوزدهم و امریکایی قرن بیستم - که به سراسر جهان افکنده شده است. نقد او از گسترش اقتصاد نولیبرالی در واقع چیزی از نقد گسترده وی از مدرنیته جهانی، به دلیل جهانی سازی کردن اصول جنبش روشنگری است. گری به دو دلیل به جهان شمول گرایی انتقاد می کند: اول آنکه او جهان شمول گرایی را فرافکنی نامشروع ارزشهای غربی به تمام فرهنگهای دیگر جهان می داند و دوم آنکه جهان شمول گرایی به عنوان یک پروژه فرهنگی - سیاسی، چون با خود فرهنگ به عنوان شیوه زندگی مخالف است. کنرت طبیعی شیوه های مختلف زندگی را تضعیف و تهدید به نابودی می کند.^۴

دیدگاه کسانی که به ایده مرکز - پیرامون یا شمال - جنوب قائل اند و بر این اعتقادند که جهانی شدن پروژه ای است که از سوی مرکز (امپریالیسم غرب و به ویژه امریکا) برای سلطه بر پیرامون طراحی و سامان یافته است نیز در این راستا قابل تحلیل است. برای مثل اعجاز احمد یکی از متفکران شرقی، جهانی شدن را صورت نهایی کاپیتالیسم می خواند و می گوید که بهتر است به جای جهانی شدن، از امپراتوری امریکایی نام برده شود، و یا فرانسویس فوکویاما معتقد است امریکا از برخی جهات پیشرفته ترین کشور سرمایه داری در جهان امروز است و نهادهای آن نمایانگر پیشرفت و توسعه منطقی نیروهای بازار است و بنابراین اگر نیروهای بازار عامل و محرک اصلی جهانی شدن باشند قطعاً جهانی شدن با امریکایی شدن یکی است و به تعبیری دیگر، جهانی شدن، امریکایی شدن را در بطن و به دنبال خود دارد.^۵

در مجموع قائلین به این دیدگاه که جهانی شدن، غربی شدن و امریکایی شدن است بر این عقیده اند که نهادهایی که جهان را به سوی جهانی شدن هدایت می کنند مانند موسسات بین المللی و بازارهای جهانی، وسایل ارتباط جمعی و ... همگی در اختیار غرب است و غرب از آنها به عنوان امتیازی برای تحقق منابع خود استفاده می کند و در این میان چون امریکا قدرتمندترین این کشورهاست و اکثر ابزارهای جهانی شدن مانند بازارهای مالی جهان، بورس نیویورک که بزرگترین بازار بورس جهان است، دلار امریکا که به پولی جهانی تبدیل شده و پشتوانه پول دنیاست و ... در اختیار امریکاست، لذا جهانی شدن امریکایی شدن عالم است.

می توان گفته موثر «دورین مسی»^۶ را مبنی بر اینکه برای

ایجاد می‌کنند و بعضیها اسیر آن هستند، مورد توجه کسانی دانست که جهانی شدن را غربی شدن عالم می‌دانند. در مقابل این عده، اندیشمندانی قرار دارند که با این نحوه نگرش به جهانی شدن مخالفاند. از نظر آنان درست است که مدرنیته در یک جغرافیای خاص (غرب) شکل گرفته و از آنجا به سراسر جهان تسری یافته و در نهایت جهانی شده است. ولی این امر لزوماً به این معنا نیست که مدرنیته متعلق به غرب است.

پروفیسور امارتاسن^۸ برنده جایزه نوبل در حوزه اقتصاد، با نظر کسانی که جهانی شدن را همان غربی شدن می‌دانند، مخالفت می‌کند. وی معتقد است که جهانی شدن پدیده‌ای است که نه جدید است و نه لزوماً غربی. سن می‌گوید که بیش از هزاران سال است که زمینه‌های جهانی شدن از طریق مسافرت، تجارت و مهاجرت و ترویج علم و دانش فراهم شده است. روابط متقابل امروز اغلب برای کشورهای بسیار بیشتر متمرکز بودند و اکثر نهادهای جهانی شدن نیز نهادهای محلی و یا بسیار دور از غرب بودند.

وی سپس به طرق مختلف جهانی شدن اشاره کرده و می‌گوید که در آخرین هزاره تحولاتی در زمینه‌های علمی، فناوری و ریاضی در جهان رخ داد که چهره عالم را دگرگون کرد که این تحولات نه در غرب، بلکه در شرق رخ داد: فناوری صنعت چاپ، کاغذ، باروت، قلب‌نمای مغناطیسی، چرخ دستی، پنکه و ...

وی می‌گوید: در آن زمان شرق از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و علمی غنی بود و غرب فقیر و جهت جهانی شدن درست بر عکس امروز از شرق به غرب بود. به عقیده سن، درست است که رنسانس، روشنگری و انقلاب صنعتی که بزرگترین دستاوردهای بشر است، در غرب به وقوع پیوسته است. ولی بسیاری از پیشرفت‌های شگرفی که زمینه‌ساز آن بوده‌اند، از سایر نقاط جهان اخذ شده است. می‌توان گفت که تمدن فعلی جهان میراث کل بشریت است. فی‌المثل در زمانه ما وقتی یک ریاضیدان مدرن برای حل پیچیده‌ترین مسئله کامپیوتری به الگوریتم متوسل می‌شود، در واقع از خوارزمی که در قرن نهم می‌زیسته است، کمک می‌گیرد؛ و یا صنعت چاپ که به گوتنبرگ نسبت داده می‌شود، در واقع یک دستاورد شرقی است، از نظر سن، در آن سالها که کشورهایمانند چین، هند و ترکیه درگیر جهانی شدن بودند، غرب حتی قابل رویت نیز نبود. وی می‌گوید که همه این شواهد نشان می‌دهد که تمامی ملل جهان در تحقق جهانی شدن سهیم بوده‌اند، لذا نباید جهانی شدن را غربی شدن بدانیم و در برابر آن مقاومت کنیم. چرا که ترس از غربی شدن موجب می‌گردد که جوامع غیر غربی از مسیر تحولات علمی و پیشرفت‌های بشری خارج شوند.

سن هم چنین نظر کسانی را که از دیدگاه امپریالیسم غربی سخن می‌گویند نمی‌پذیرد و از دیدگاه مخالفان غرب که معتقدند سرمایه‌داری غربی با وضع قوانینی خاص در زمینه تجارت و داد و ستد تنها به فکر سلطه آزمندانه خود بر کشورهای فقیر است و توجهی به خواسته‌ها و نیازهای مردم این کشورها نمی‌کند و نیز از دیدگاه موافقان غربی شدن جهان که بر نقش عمیق تمدن غرب در تحولات جهان تأکید می‌کنند، انتقاد می‌کند. به نظر وی چون جهانی شدن و دستاوردهای علمی و تکنولوژیک آن، میراث کل بشر است نباید جهانی شدن یک مصیبت جدید غربی تلقی شود، بلکه باید پدیده‌ای متعلق به همه جهانیان تلقی شده، همگان در آن شرکت فعال داشته باشند. از دیگر متفکران که با ایده کسانی که جهانی شدن را همان غربی شدن می‌دانند مخالف است رونالد رابرتسون است. وی جهانی شدن را فرایندی یا قدمتی تاریخی می‌داند و معتقد است که در شکل‌گیری جهان مدرن، روندهای مختلفی سهیم بوده‌اند و وضعیت جهان معاصر تنها محصول تحولاتی که در اروپا به وجود آمده نیست.

از نظر رابرتسون جهانی شدن ضرورتاً مستلزم غربی شدن نیست، چرا که می‌توان هم مدرنیزه شد و هم فرهنگ و هویت خود را حفظ نمود. وی به‌ویژه بر عنصر دین، در شکل دادن به نحوه‌های برخورد یک جامعه معین در وضع جهانی تأکید می‌کند و برای مثال از ژاپن یاد می‌کند که توانسته است از حیث مشارکت همه جانبه در نظام

بین‌الملل جهانی شود، ولی فرهنگ و هویت خود را نیز حفظ کند. به گفته رابرتسون سرچشمه تحول ژاپن (بر خلاف نظر کسانی که آن را ناشی از یک منشاء برونمی‌دانند) در توانایی آن کشور جهت وارد کردن گزینشی ایده‌ها از جوامع دیگر و تطبیق نظام‌مند آن با شرایط خود و هم‌چنین جهت‌گیری آشکار در جهت تبدیل شدن به یک جامعه جهانی به شیوه خاص خود، طی دوره اخیر است، که در این راستا دین نقش مهم ایفا نموده است. وی دین ژاپن را علی‌رغم ظاهر نامتجانس آن، دارای دو وجه یگانه می‌داند که در مجموع یک کل را تشکیل می‌دهند: وجه نخست به سرشت التقاط‌گرایی ژاپن مربوط می‌شود و وجه دوم به انعطاف‌پذیری شالوده دین ژاپن و نیز اهمیت بنیادین دین، هم‌چنین اهمیت نقش پالایش (تزکیه) در سراسر تاریخ ژاپن. این آیینها جزء مرکزی سنت «شین‌تو»^۹ است و برای این است که مرزهای آنچه داخلی و آنچه خارجی است و شیوه ارتباط این دو را تعیین کند. خود سرشت ترکیبی دین ژاپنی ۱۴، هم برای وحدت جامعه ژاپن و هم مناسبات خارجی این کشور نقش تعیین‌کننده دارد.

رابرتسون وجه برجسته دین در ژاپن را آیینهای پالایش آن می‌داند. این آیینها سرحد آنچه را که قدسی است و آنچه را که



دنیایی است مخصوص می‌کند و داخلی و خارجی را از هم مجزا می‌نماید و برخی از اندیشه‌های تولیدشده در خارج دارد، و برخی دیگر را که باید وارد شود بلاپایش می‌کند. بر مبنای این آموزه‌ها، زایندها عملاً در اخذ اندیشه‌های خارجی دست به گزینش زدند و از ورود اندیشه‌هایی که مغایر با آداب و فرهنگ آنها بود امتناع ورزیدند و اینک نیز به نحو فزاینده‌ای به یکی از سازندگان عرصه جهانی تبدیل شده‌اند.

طبیعتاً مطالعه در مورد جمله زاینه بیانگر این واقعیت است که عرصه جهانی معاصر صرفاً نتیجه سرمایه‌داری، امپریالیسم و یا چیزهایی از این قبیل نیست. در هر حال آنچه که با تامل در دیدگاه مخالفان و موافقان به دست می‌آید این است که هر چند خاستگاه و کانون خیزش مدرنیته جهانی غرب است و فناوری جدید به همراه تفکر حاکم بر آن (که تمامیت‌خواه و سلطه‌طلب است) در غرب شکل گرفته و از آنجا در سراسر عالم گسترده شده است ولی نمی‌توان فرایند پیچیده جهانی شدن را با روایت ساده پیشرفت تک‌خطی غرب تحلیل کرد.

از یک سو جهانی شدن را نباید پدیده‌ای صرفاً غربی دانسته چرا که جهانی شدن میراث تمامی بشریت است. از سویی دیگر در حال حاضر و با گسترش فناوریهای اطلاعاتی (و به قول مانوئل کاستلز «انقلاب اطلاعاتی») امکان انحصار اطلاعات از سوی کشور یا کشورهایی خاص برداشته شده و زمینه حضور فعال همگان در فرایند جهانی شدن فراهم آمده است. به گونه‌ای که در حال حاضر نمی‌توان سمت و سوی مشخصی برای جهانی شدن مشخص نمود. به عبارتی می‌توان نوعی مرکزیت‌زدایی سیاسی، اقتصادی از غرب را ملاحظه کرد. برای مثال در بعد اقتصادی برخی از کشورهای جهان سوم مانند کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، مالزی، هنگ‌کنگ که به «بیرهای آسیا» مشهورند به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته‌اند و برتری خود را به برخی از کشورهای غربی به اثبات رسانده‌اند. هر چند هنوز دولتهای غربی از سلطه سیاسی - اقتصادی قابل توجهی برخوردارند ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین سلطه‌ای ادامه پیدا کند.

نکته مهمتر اینکه هر چند گسترش ارتباطات جهانی، پیامدهای منفی و بعضاً مخربی برای جوامع غربی و غیرغربی به همراه داشته، اما همین ارتباطات موجب گردیده که فرهنگ غربی در معرض دید و نقد منتقدان و اندیشمندان جهان قرار بگیرد و نسبت به امور مختلف مانند سبک زندگی عاری از معنویت و مادی‌گرایانه غربی، وجود بحرانهای متعددی که انسان مدرن غربی را تحت فشارهای مضاعف قرار داده تاثیر زندگی مدرن بر نابودی محیط زیست و ... به جهلانی هشدار داده شود. در مجموع چنین به نظر می‌آید که می‌توان با جهانی شدن به



گونه‌ای هوشیارانه برخورد کرد، یعنی از دستاوردهای تکنولوژیک آن استفاده کرد ولی از پذیرش جنبه‌های منفی آن ملتمس سکولار شدن، بی‌بنابواری اخلاقی، کلیسیم، نابودی خانواده و ... پرهیز کرد. به عبارتی می‌توان با حفظ فرهنگ دین و به‌طور کلی هویت ملی مدرن شنا که این امر نیز رویکردی معرفت‌شناسانه به پدیده جهانی شدن را به همراه شناخت ظرفیتهای دینی، فرهنگی، تاریخی و ... اقتضا می‌کند. پی‌نوشتها:

1. Latouche, Serge, The westernization of the world, Cambridge: polity press, 1996

2. Nationalitarianism

۳. همان منبع، ص ۱۲

4. Gray, J. 1991: Endgames: Questions in late modern political thought. Cambridge: Polity Press, p, iso - 178

۵. احمد اعجاز، فرهنگ ملی‌گرایی و نقش روشنفکران، فیروزه مهاجر، نشر آگه، ص ۱۱۹

۶. فرانسس فوکویاما، نظریه پرداز و استراتژیست معروف آمریکایی (منولد ۱۹۵۲ در شیکاگو)، با طرح نظریه «پایان تاریخ» (در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان») به شهرت رسید نظریه اصلی فوکویاما این است که نظام برابری آزاد و لیبرال دموکراسی نمایانگر پایان پیروزمندانه تاریخ است. زیرا این دو بهترین راه‌حلی را برای برآورده کردن خواسته‌های انسانی و نیاز به رسمیت شناخته شدن انسانها از سوی همدیگر را ارائه کرده‌اند.

۷. گفت‌وگو با فرانسس فوکویاما، جام‌جم، ۸۷/۷/۱۹

8. Massey D. 1994: Space, Place and Gender. Cambridge Polity Press

9. Amartya Sen

10. Sen Amartya, Does Globalization Equal Westernization 25 March 2002

www.com/DBweb/Story Id ASPX

۱۱. رونالد رابرتسون (R. Robertson)، انیشمنند بزرگ معاصر که نظریه‌اش به نام «نظریه جهانی شدن» معروف است، در کتابی به عنوان «جهانی شدن: تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی» (Globalization: Social theory and global culture)

به تحلیل مسائل عمده جهان امروز می‌پردازد.

12. Syncretism

۱۳. شین‌تو با طریق خاواند، یک مذهب بومی ژاپنی است که بعد از نفوذ کنفوسیائیسیم و بوداییسم، در ژاپن کشف شد.

۱۴. برای زایندها شین‌تو برای زندگی و بوداییگری برای مرگ است. همچنین اخلاقیات کنفوسیوس، اعتقادات جادوگری فرهنگ عامه، ازبواجهای به شیوه صحیح، امابه شکل غیردینی و ... همه پیامگر انتظاگرایی دینی زاینه‌هاست.

۱۵. رابرتسون، رونالد، جهانی شدن، ک. پولادی، ص ۱۸۴-۲۰۳